

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

عرض کردیم کسانی که از عمل احتیاطی منع کرده‌اند، چهار دلیل اقامه کرده بودند، که از این چهار دلیل جواب داده شد.

دلیل اول محقق شیرازی بر منع احتیاط

برخی از بزرگان (ظاهراً مرحوم محقق شیرازی)، برای بطلان احتیاط به برخی از روایات هم استدلال کرده، لیکن فقط درباره عبادات (نه به صورت مطلق). ایشان فرموده از برخی روایات استفاده می‌شود که احتیاط در عبادات باطل است، به دو روایت استدلال کرده‌اند که مناسب است این دو روایت هم خوانده شود و وجه استدلال و نقد آن بیان شود.

روایت اول؛ صحیحہ ابی ایوب ابراهیم ابن عثمان الخراز است (وسائل، ج 11، کتاب الصوم، ابواب و احکام شهر رمضان باب سوم، حدیث 16). «عَنْهُ [محمد بن الحسن] عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مُوسَى عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِي أَيُّوبَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عُثْمَانَ الْخَرَّازِ؛ در این حدیث، سند صحیح است، و تمام روایتش مورد وثوق همه رجالین هستند. البته در مورد یونس بن عبدالرحمن، هم روایت مدح داریم و هم روایت ذم؛ ولی شیخ طوسی او را توثیق کرده و مجموعاً او هم مورد وثوق است.

امام (ع) فرموده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي حَدِيثٍ قَالَ: إِنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ فَلَا تُؤَدُّوا بِالتَّظَنِّي»؛ ماه رمضان فریضه‌ای است از فرائض خداوند و او را با تظنی انجام ندهید.

استدلالی که به این روایت شده این است که این «فَلَا تُؤَدُّوا بِالتَّظَنِّي» متفرع است بر «فَرِيضَةٌ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ»، یعنی این روایت می‌خواهد یک قاعده کلی دست ما بدهد و آن این است که اگر یک عملی عنوان فریضه را پیدا کرد، حق ندارید با تظنی و گمان آن را انجام دهید، و عمل احتیاطی از مصادیق تظنی است.

شما الان هم نماز ظهر می‌خوانید هم نماز جمعه، می‌گویید احتمال می‌دهم هر یک واجب باشد – چون مراد از تظنی در اینجا، آن تظنی و ظن در مقابل یقین و احتمال نیست، بلکه مراد مطلق الاحتمال است و هم را نیز شامل می‌شود، به احتمال وجوب انجام می‌دهید، این می‌شود آوردن عمل به تظنی. لذا ایشان فرموده ما از این روایت استفاده می‌کنیم که احتیاط نه تنها در خصوص صوم ماه رمضان، بلکه در روایت دارد در هیچ فریضه‌ای حق نداري با تظنی انجام دهی و احتیاط هم مصداق تظنی است.

دلیل دوم محقق شیرازی بر منع احتیاط

روایت دوم از فضل ابن شاذان است؛ «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ فِي عُيُونِ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْأَتِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الرِّضَا (ع) فِي حَدِيثٍ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَى الْمَأْمُونِ وَصِيَّامُ شَهْرِ رَمَضَانَ فَرِيضَةً يُصَامُ لِلرُّؤْيَةِ وَ يُفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ» (وسائل، ج 11، کتاب الصوم، ابواب و احکام شهر رمضان باب سوم، حدیث 26)؛ در این روایت، در اسناد صدوق به فضل بن شاذان اشکال وجود دارد. در اسناد شیخ صدوق به فضل بن شاذان دو نفر هستند که از یکی از آنها اصلاً اسمی در کتب رجال نیست؛ بنام «عبد الواحد ابن عبدوس»، لذا عنوان غیر مذکور را دارد. نفر دوم؛ «علی بن محمد ابن قطیبه» است که این هم توثیقی نشده، لذا معروف هم هست که سند صدوق به فضل بن شاذان معتبر نیست. ولی چون روایت، روایتی است که مشهور بر طبق آن فتوی داده و اگر مشهور بر طبق یک روایتی فتوی بدهند ولو اینکه آن روایت ضعیف سندی داشته باشد، ضعف سندی این روایت جبران می‌شود و این هم از همان موارد است.

می‌فرماید «يُصَامُ لِلرُّؤْيَةِ وَ يُفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ»؛ وقتی ماه را دید باید افطار کند و وقتی ماه را دید باید روزه بگیرد.

یعنی برای روزه گرفتن، باید یقین حاصل کند اول ماه رمضان را، آخر رمضان هم باز باید یقین و اطمینان حاصل کند.

از این روایت استفاده کرده‌اند که جایی که عمل، عمل احتمالی است، عمل احتمالی بر طبق این روایت فایده‌ای ندارد و مورد قبول نیست.

این تعبیری که در روایت قبل هم بود «فريضة من فرائض الله» در بعضی از روایات دیگر هم آمده است.

آیا استدلال به این دو روایت تمام است یا نه؟ یعنی آیا ما می‌توانیم از این دو روایت استفاده کنیم که احتیاط، یک عملی است که مصداق تظنی را دارد و نباید انسان انجام دهد؟

نقد استاد بر استدلال محقق شیرازی

چند نقد می‌توانیم مطرح کنیم: اولین نقد این است که روایت در مورد جایی است که انسان می‌خواهد یک عمل را به عنوان احتمالی انجام دهد، می‌گوید انجام ندهید.

در نتیجه در جایی که می‌خواهیم احتیاط کنیم و احتیاط، مستلزم تکرار است، اصلاً شامل آنجا نمی‌شود. روایت می‌گوید اگر یک واجب بر شما مسلم است، حق ندارید این فريضة را با تظنی و گمان انجام دهید و بگویید من احتمال می‌دهم این عمل مصداق برای این فريضة باشد و من انجام می‌دهم. روایت می‌خواهد این را بیان کند.

در نتیجه ما نحن فيه که ما می‌خواهیم بگوییم اگر کسی یک عمل احتیاطی را که مستلزم تکرار است و با تکرار، یقین به امتثال پیدا می‌کند، هم نماز ظهر می‌خواند هم نماز جمعه می‌خواند، یا مثلاً از قم به تهران مسافرت کرده، بر اساس این شبهه‌ای (که برخی دارند) که آیا اینگونه سفرهایی که در زمان کوتاه، مثلاً در نیم ساعت تمام این هشت فرسخ را طی می‌کند، شامل می‌شود یا نه؟ می‌گویند مسیر یوم و ليله بر آن صدق نمی‌کند. حالا می‌خواهد هم نماز قصر بخواند هم نماز تمام بخواند، این دیگر مصداق برای تظنی نیست. این یقین دارد که آن عملی که بر ذمه او بوده انجام داده است.

پس اولاً: این روایت، ارتباطی به مورد نزاع ما که می‌خواهیم بگوییم اگر یک احتیاطی ولو در عبادات، مستلزم تکرار شد، این شامل او نمی‌شود.

ثانیاً: روایت اصلاً ناظر به احتیاط نیست، بلکه می‌خواهد بگوید اگر کسی در یوم الشک اول قرار گرفت، نمی‌داند آیا امروز روز آخر شعبان است یا روز اول ماه رمضان است، این حق ندارد به عنوان «أنه صوم شهر رمضان»، روزه بگیرد. لذا فتوای فقها هم بر همین است و منشأ این فتوی همین روایت است که فقها می‌گویند کسی که در یوم الشک اول قرار گرفت این نمی‌تواند به عنوان ماه رمضان قصد کند و اگر هم به عنوان ماه رمضان قصد کرد بعداً هم معلوم شد از ماه رمضان بوده، باز هم این روزه‌اش صحیح نیست.

روایت در صدد است که بگوید این فریضة من فرائض الله است، اگر امروز را به نیت ما فی الذمه بگیري صحیح است، به نیت استحبابی هم بگیري مانعی ندارد، اما حق نداری به عنوان رمضان روزه بگیري. «فَلَا تُؤَدُّوا بِالْإِطْمِنَانِ»، یک چنین معنایی دارد. «يُصَامُ لِلرُّؤْيَةِ وَ يُفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ»، «صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطَرُ لِلرُّؤْيَةِ» نیز یک همچنین معنایی دارد که انسان اگر بخواند عمل خودش را مصداق یقینی ماه رمضان قرار دهد، تا برای او اطمینان حاصل نشود کافی نیست.

تذیل

نکته دیگری که برای تکمیل این بحث باید عرض کنیم اینکه مرحوم نائینی (قده) فرمودند که امتثال اجمالی در طول امتثال تفصیلی است و عقل می‌گوید اگر کسی قدرت بر امتثال تفصیلی دارد دیگر نوبت به امتثال اجمالی نمی‌رسد.

بعد مسئله شک را مطرح کردند و گفتند اگر شک کنیم که آیا با امکان امتثال تفصیلی، نوبت به جواز امتثال اجمالی می‌رسد یا نه، شک کنیم آیا امتثال اجمالی در طول است یا در عرض، ایشان فرمود باید أصالة الاشتغال جاری شود.

مرحوم آقای خوئی فرمودند أصالة البرائة جاری می‌شود.

منتهی آنچه که الان می‌خواهیم دوباره این را یک مقدار دقیق‌تر بیان کنیم این است که آیا این شک، واقعاً از مصادیق دوران بین تعیین و تخییر است؟ مرحوم نائینی می‌گوید دوران بین تعیین و تخییر است، اما در دوران بین تعیین و تخییر؛ اشتغالی است. مرحوم آقای خوئی می‌گوید دوران بین تعیین و تخییر است، لیکن آقای خوئی در دوران بین تعیین و تخییر؛ برائتی است.

مرحوم آقای حکیم در مستمسک فرموده، اصلاً نه دوران بین تعیین و تخییر است، بلکه دوران بین أقل و أكثر است. حالا بیان اینها را به کتاب‌هایشان مراجعه کنید تا إن شاء الله ببینیم کدام درست است؟

بحث اخلاقی

خداوند متعال در آیه شریفه 125 سوره انعام می‌فرماید: «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا»؛ این آیه شریفه را ما مخصوصاً طلبه‌ها باید خیلی به آن توجه داشته باشیم و اگر واقعاً ملتزم به آن شرائطی که باید داشته باشیم از مصادیق «مَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ»، خواهیم بود.

این هدایت در آیه شریفه؛ یک هدایتی خاصی است. مراد هدایت عمومی نیست، یک هدایت خاصی است که شامل قلیلی از افراد می‌شود. «قلیل» یعنی باز نسبت به افراد دیگری که شاملشان نمی‌شود. شامل انبیاء هست، شامل ائمه معصومین (ع) هست.

شامل یک گروه دیگری که مورد عنایت خداوند هستند هم می‌شود، کسانی را که خدا اراده می‌کند آن‌ها را هدایت کند، یعنی کسانی که اراده تکوینی خدا بر خلق او تعلق پیدا کرده، بر تسخیر آسمان و زمین و طبیعت هم برید او خداوند قرار داده، هدایت تشریعی عام هم فرستادن انبیاء و انزال کتب و ارسال رسل هم برای او شده، همه این مراحل تمام شده، اما حالا یک هدایت خاص و یک عنایت ویژه خدا می‌خواهد نسبت به برخی از بندگان کند.

از کجا انسان بفهمد به این هدایت خاص رسیده است؟ علامتش این است «یشرح صدره للإسلام»؛ خداوند سینه او را برای اسلام باز می‌کند. این اسلام در اینجا معنایش دین اسلام نیست، اینکه بگوییم حالا این را مسلمانان می‌کند که مراد نیست، این اسلام در اینجا به معنای لغوی است؛ یعنی اینکه چنانکه در برخی روایات وارد شده؛ خداوند نوری را در قلب و دل او قرار می‌دهد که این شخص نسبت به همه آنچه که خداوند می‌خواهد تسلیم است، نسبت به همه معارف حقه تسلیم است. تسلیم محض است.

ببینید انسان باید به خدا پناه ببرد، گاهی در خود ما هم وجود دارد؛ گاهی اوقات نسبت به یک حکمی از احکام اسلامی، بین خودش و خدا می‌خواهد خرده بگیرد، که مثلاً این چه حکمی بود که خدا فرموده، که مثلاً فرض کنید حالا دیه زن نصف مرد است.

حالا یک وقت یک کسی می‌گوید اصلاً خدا این را نفرموده، آن یک حرف دیگری است، اما وقتی یک کسی می‌گوید در قرآن آمده، اجماعی است، بلکه بالاتر از اجماع است، بعد نسبت به این تسلیم نباشد، این معنایش این است که این نور در درون او وجود ندارد.

ما در این مسیری که قرار گرفته‌ایم باید از خدا استمداد کنیم، بسیار مسیر مهمی است. یعنی اگر تمام عالم وجود را یک طرف قرار دهند، این درس و بحث‌ها را هم یک طرف قرار دهند، به هیچ وجهی قابل برابری نیست.

گاهی اوقات بعضی هم به طعنه می‌گویند که روحانیت فکر می‌کند که در عالم غیر از حوزه‌ی قم چیزی نیست.

بله، واقعاً چیزی نیست، اگر واقعاً انسان بخواهد قضاوت صحیح کند همین است. زرق و برق، داد و قال، به‌به و چه‌چه، خیلی فراوان است. در غیر از قم و غیر از این درس‌ها، مقام‌ها، مکنت‌ها، عناوین همه خیلی فراوان است، به‌طوری که با آنچه که در بین حوزه ما و علمای ما وجود دارد اصلاً قابل ملاحظه نیست، اما در واقع باطن این کجا و آنها کجا؟!

در یک شرائطی قرار گرفتیم که واقعاً دیگر مسیری از این مسیر (حالا طبق آن ضوابطی که ما داریم و طبق آن مدارکی که ما داریم) بهتر نیست، چون انسان مستقیم ارتباط دارد با فهم کلام خدا با فهم دستورات خدا.

این همه بحث می‌کنیم آقا برای عبادت می‌شود احتیاط کرد یا نه؟ نمی‌خواهیم وقت‌گذرانی کنیم، این قدر عبادات مهم است که باید تمام این دقائق در آن بررسی شود. حالا که در این شرائط قرار گرفته‌ایم واقعاً از خدا استمداد کنیم. مبداً حالا سوف سوف کنیم، امروز و فردا، این کتاب و آن کتاب، این درس و آن درس برای اینکه وقتمان بگذرد! بلکه باید در مسیر همین «یشرح صدره للإسلام» باشیم.

این نوری که در درون انسان قرار داده می‌شود این هم مراتب دارد: یک مرتبه ضعیفه دارد و مرتبه قویه هم دارد، باید هر روز طمع ما نسبت به کسب این نور بیشتر باشد. هر روز ببینیم آیا درون ما تسلیم بودنش واقعاً نسبت به خداوند بیشتر از روز قبل است یا نه؟ این می‌شود «یشرح صدره للإسلام»، در مقابلش «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَبَقًا حَرَجًا»، هم ضیق است هم

حرج. حرج؛ شدت ضيق را ميگویند. حرج؛ یک مرحله بالاتر از ضيق است. انسان اگر هر روز ببینید در درون خودش واقعاً دارد در ضيق قرار ميگیرد و هیچ توجهي ندارد نسبت به واقع، نسبت به خداوند، این از مصاديق «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» است.

این زهدي که معروف و متعارف هست، معنائش کسب همین نور است. زهد معنائش این است که انسان دائماً توجهش به خداوند باشد، دلبستگي به این امور دنيوي نداشته باشد.

حالا اگر در همین بحثها - که الان ميگوئیم فوق اینها به نظر ما بحثهاي مهم تري نیست - انسان خودش مراقب خودش نباشد، بگوید که حالا من هستم که این بحث را مي فهمم، فلان مرجع تقلید، فلان مجتهد عظیم الشأن، فلان فقیه نام آور اینها را نفهمید، من فهمیدم، خود همین سبب لغزش و بدبختي انسان مي شود.

«یشرح صدره للإسلام»؛ يعني واقعاً آن وقتي که یک چیزی هم مي فهمیم بگوئیم خدا به ما فهماند، خدا این لطف را به ما کرد، خدا این عنایت را به ما کرد، و إلا اگر عنایت او نبود ما نمي فهمیدیم که این حکم در نظر خدا به چه نحوي هست؟

در یک روایت که ذیل همین آیه شریفه است از پیامبر(ص) سؤال کردند این «یشرح صدره للإسلام»، يعني چه؟ پیامبر(ص) فرمود: خداوند نوري در قلب انسان قرار مي دهد. سؤال کردند: این نور چیست؟ علامتش چیست؟ فرمود: «التَّجَافِي عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ»؛ إعراض از دنیا، تجافي؛ يعني انسان از دنیا کناره گیری کند.

واقعاً ببینیم آنچه که مظاهر دنیاست، انسان با آن مقابله کند، در هر بُعدش، حتي انسان گاهي اوقات در یک لقمه ي غذا مي تواند خودش را تهذیب کند و تمرین دهد. نسبت به یک لقمه غذا بسیار علاقمند است، اما این را کنار بگذارد، مبدا ایهام دلبستگي به این مأكول باشد. و لو اینکه مأكول است، «کلوا من الطيبات» هم داریم، اینها منافاتي هم ندارد، همین لقمه را باز با توجه به اینکه این عنایت خداست با توجه به آن استفاده کند. خیلی فرق مي کند لوتش فرق مي کند.

«وَ الْإِنَابَةُ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ»؛ این سه علامت؛ علامت آن نوري است که در قلب انسان است: يکي تجافي از دار غرور، دوم توجه به آخرت.

توجه به آخرت در همین ظاهر مي شود که انسان در حین عمل، چهره آخرتي عملش را ببینید، این توجه تام است. در حین عمل، در حین حرف، در حیني که داریم فعلي را انجام مي دهیم، مثلاً مطالعه مي کنیم، خب ما که معتقدیم تمام اینها یک حقائق دارد، این حقائق تمثیل و تجسم پیدا مي کند. هر عملي که انجام مي دهد، واقعاً مراقب باشد چهره آخرتي عمل را. گاهي هم انسان نمي فهمد، شاید هم بگوئیم خیلی از اوقات آدم نمي فهمد. نمي دانیم که حالا این بحثي که داریم، همین حرفهايي که الان مي زنیم، و لو آیه و روایت مي خوانیم، چه هدف و انگیزه هايي در درون انسان است، انسان نمي تواند بفهمد چهره ي آخرتي عملش چیست؟

سوم: «وَ الْإِسْتِعْدَادُ لِلْمَوْتِ قَبْلَ نُزُولِ الْمَوْتِ»؛ آمادگي قبل از آمدن مرگ است.

این قضیه از شیخ مفید(قده) معروف است که بعد از اینکه از دنیا رفت از شیخ سؤال کردند که عمرت را در چه چیزی صرف کردی؟ گفت این همه کتاب نوشتم، در فقه، در اصول، در عقائد و ...!

شیخ مفید گفت: سؤال دومي که از من کردند و من ماندم این بود که از من سؤال کردند تو این را نوشتي که بگویند شیخ مفید این حرفها را زده یا اینکه واقعاً نوشتي با قطع نظر از خودت؟ گفت: در جواب ماندم، چون دیگر در آن عالم، عالمي نیست که

انسان بخواهد حتي توريه کند، مبالغه کند، بر خلاف بگوید.

این که بعضي از گناهکاران مهر سکوت بر ایشان خورده، يعني نمي‌توانند انکار کنند، اصلاً جاي انکار نیست، اصلاً ما چهره عمل خودمان را نمي‌توانيم بفهميم چیست. غالباً نمي‌فهميم. حالا أقال توجه داشته باشيم به اینکه همين صحبتي که داريم مي‌کنيم، همين جلسه‌اي که داريم، به نحوي در قيامت براي ما تجسم پيدا مي‌کند، خودش مي‌شود توجه به دار خلود و خدا انسان را کمک مي‌کند. إن شاء الله که خداوند همه ما را حفظ کند.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين